



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶ / ۱۰ / ۰۶

یونس ننگه

قواله روباه پوهنتون

معلم خوب، آقای عظیمی از من خواسته است تا از دوره پوهنتون بنویسم. صنف اول پوهنتون را در دوران طالبان خواندیم. مثل سفر معکوس و برگشت به کانال زمان بود. غیر از ظواهر و محیط، موضوعات بحث و چیزهایی که می خواندیم و استادانی که داشتیم نیز طوری بودند که فکر می کردم مشغول آموزش زدایی هستیم. آنچه را در لیسه آموخته بودیم باید می شستیم و ذهناً کودک می شدیم.

سطح بحث ها و مطالبی که تدریس می شد شبیه دوره کودکی ما در مکتب خانه ملایی بود ولی از لحاظ موضع عقب گراتر از آن. یک استاد در شرح کلانی لوح محفوظ می گفت:

طول لوح محفوظ از شرق تا غرب است و بلندی اش از زمین تا آسمان. درس دیگری که آموختیم در مورد سد سکندر بود. استاد می گفت حضرت سکندر سد را پشت کوه قاف زده بود تا مانع گسترش نفوس یاجوج و ماجوج در جهان شود. او می گفت این طرف سد سکندر چند تا یاجوج و ماجوج مانده بودند که امروز در چین و آن طرف ها به شدت در حال چوپه زاییدن اند.

هرچه بود مشغولیت دیگری نداشتیم و برای نمره درس می خواندیم. من نمرات خوب در آن مضامین یاجوج ماجوجی می گرفتم. یکبار یادم است دوم نمره شدم.

بعد از صنف اول درس را رها نمودم و دو سال بعد در دوران جمهوریت برگشته صنف های باقی مانده را خواندم. تصور می کردم وضعیت در دوران جمهوریت بهتر خواهد بود. ولی چندان خوب نبود.

درس های یاجوج ماجوجی کم شده بودند و تعدادی از استادانی که طول و عرض عرش را درس می دادند هم رفته بودند، اما روند تخلیه سواد و رفتن به عقب در پوهنتون ادامه داشت. نظام تحصیلی سنگ شده بود، استادان پس از سپری کردن بحران های بسیار سیاسی و اقتصادی خسته و آزرده به نظر می رسیدند. محصلان هم قورمه ای و از نظر سواد پر از تنوع شده بودند. از کسانی که سواد خط خوانی کافی نداشتند، تا آنانی که خوب درس خوانده بودند و از برخی استادان باسوادتر بودند، همه در یک صنف می نشستند. بیروبار و هیجان و غالغمال و بی نظمی بود.

تعدادی از استادان عقده ای رفتار می کردند و به محصلان چون حریفان یا زیردستان مزاحم می دیدند. رابطه تحصیلی سازنده بین استاد و محصل نادر بود. تحقیق و جستجو به دوربین پیدا نمی شد. گپ نو از کسی نمی شنیدیم. برخی استادان دلسوز بودند اما فرهنگ تحصیلی فروپاشیده و نظام کهنه آنان را نیز فرصت کار نمی داد. خلاصه گلگل میری بود.

دوران پوهنتون برای من مثل یک دوره قرننتین ذهنی بود. یک دوره توقف و شکنجه فکری. نسبت به تحصیل و نظام رسمی آموزشی بدبین شدم و چندان درس نخواندم. به مشکل نمرات کامیابی می گرفتم. دوبار هم شانس خوردم (یعنی در دو مضمون امتحان کامیابی نگرفتم و باید بار دوم امتحان می دادم).

به جای خواندن چپترهای استادان می رفتم در شهر کار می کردم. ترجمه و روزنامه نگاری می کردم، معلمی می کردم و به محافل سیاسی سر می زدم. تحصیل یک چیز حاشیه ای در زندگی ام شده بود.

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

وقتی آخرین امتحانات پوهنتون سپری شد، مثل آنکه از قرنطین رها شده باشم احساس آرامش کردم، در محفل فراغت شرکت نکردم و تقدیرنامه را نگرفتم. سال‌ها بعد وقتی موهای تارهای سفید انداخته بودند سند فراغتم را طی مراحل کردم. تا امروز آن چهار سال تحصیل و سند پوهنتون به‌دردم نخورده است. وقتی جایی برای کار یا دیداری ضرورت می‌شد، می‌نوشتم که لیسانس حقوق هستم ولی سند فراغت نداشتم و آن را ضمیمه نمی‌کردم.

شاید همان تجربه باعث شد که دیگر تحصیل نکنم. در واقع سواد رسمی من در حد لیسه است. سند پوهنتون قواله روباه بود که اثر مثبتی در زندگی‌ام نداشت.

نوت: این تجربه کاملاً شخصی است. قصد کم‌اهمیت جلوه‌دادن پوهنتون و تحصیل را ندارم. برعکس نظرم این است که حتی در دوران طالبان پوهنتون رفتن بهتر از پوهنتون نرفتن است. مکتب خواندن در نظام طالبانی بهتر از درس نخواندن است. تمرین و اکت درس‌خوانی هم برای جامعه محروم از سواد ما مفید است.



آرشیف: نو یسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین